

## تحلیل و بررسی اقسام فعل حَسَن و نسبت آن با افعال الهی در اندیشه متکلمان

عبدالرحیم سلیمانی بهبانی<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از مبادی مسأله حسن و قبح، مفهوم‌شناسی دو واژه حَسَن و قبیح بوده و نسبت‌سنجی این دو واژه با عناوین احکام خمسسه، یعنی واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح، نیز در همین راستا محل بحث متکلمان قرار گرفته است. دیدگاه‌های مختلفی در نسبت‌سنجی مذکور میان متکلمان شکل گرفته است؛ چنان که گاهی اصل لزوم این نسبت‌سنجی مورد تردید قرار گرفته است. پژوهش حاضر بعد از نقل و ارزیابی آرای متکلمان نشان داده است که تردید در لزوم و ثمره نسبت به این بحث، منشأ درستی ندارد و این بحث از مبادی تأثیرگذار در فروع مباحث عدل و مسأله حسن و قبح عقلی است. تحلیل و ارزیابی آرای ناظر به نسبت‌سنجی میان حسن و قبح و احکام خمسسه به این نتیجه منتهی شد که داخل کردن فعل مکروه در عنوان «فعل حَسَن» — که در قرون میانه رواج یافته — فاقد توجیه و پشتوانه محکم است؛ چنان که خارج کردن فعل مباح از عنوان فعل حَسَن و رد نسبت تناقض میان دوگانه «حَسَن و قبیح» و پذیرش وجود واسطه میان این دو، طریق صواب و قول مختار است.

واژگان کلیدی: حسن و قبح، احکام خمسسه، افعال الهی، اقسام فعل.



## مقدمه

عادت متکلمان، به ویژه متکلمان عدلیه بر این است که در طلیعه مباحث حسن و قبح عقلی، «حقیقت فعل» و «اقسام فعل» را از باب مبادی مسأله حسن و قبح مورد بحث و بررسی قرار دهند (ر.ک: شیخ طوسی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۰-۱۶۳؛ قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵، ج ۶، ص ۵-۸؛ حمصی رازی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۲). در بیان اقسام فعل، ابتدا افعال اختیاری (صادر از قصد و اراده) را از افعال غیر اختیاری (همچون افعال حیوانات و افعال فرد ساهی و نائم) تفکیک کرده و برای قسم اول (فعل اختیاری) حد اقل دو قسم ذکر کرده اند؛ فعل حَسَن و فعل قبیح. پس از آن، به نسبت سنجی میان «فعل حَسَن» و «فعل قبیح» با احکام خمسه (واجب، مندوب (مستحب)، حرام، مکروه و مباح) می پردازند. در هر دو مرحله بحث (تقسیم فعل اختیاری به حَسَن و قبیح، و تطبیق احکام خمسه بر این دو عنوان)، دیدگاه های مختلفی میان متکلمان وجود دارد.

اختلاف دیگری که در این زمینه وجود دارد این است که: آیا بحث نسبت سنجی احکام خمسه با دو عنوان حَسَن و قبیح مربوط به علم کلام است؟ همچنین چه ثمره کلامی بر آن مترتب است؟ پژوهش حاضر - که به روش تحلیلی - انتقادی سامان یافته است - در مقام تحلیل دیدگاه ها و داوری در این موارد است.

با جست و جویی که صورت گرفت، در مورد پیشینه بحث اثری در خصوص این موضوع (پیشینه خاص) در منابع (اعم از کتب، مقالات و پایان نامه ها) یافت نشد؛ هر چند ریشه این مسأله و مطالبی که بتوان دیدگاه ها را در این باره اصطیاد کرد، به صورت متفرق و پراکنده، در غالب منابع کلامی موجود است.

مطابق طرح بحثی که در این مقدمه ارائه شد، مباحث در دو بخش سامان می یابد. ابتدا نسبت حَسَن و قبح با هر یک از احکام خمسه بررسی و تحلیل می شود و سپس در مقام تبیین ثمره تقسیم پنج گانه افعال اختیاری، به نسبت سنجی میان اقسام فعل حَسَن با افعال الهی می پردازیم.

## ۱. نسبت «حَسَن و قَبِيح» با «احکام خمسسه»

اعمال اختیاری انسان، از جهت نقش آنها در سعادت و رستگاری، به حسب تصور عقلی می‌تواند دارای تأثیر مثبت، منفی و یا خنثی باشد. در میان اعمال دارای تأثیر مثبت، شدت و میزان تأثیر آنها می‌تواند متفاوت باشد؛ به‌گونه‌ای که ترک برخی از آنها مانع دستیابی به سعادت حداقلی باشد، به خلاف برخی دیگر که ترک آنها تنها سبب عدم وصول به مراتب بالای سعادت می‌شود. همین امر درباره اعمال دارای تأثیر منفی هم جاری است. یعنی ارتکاب برخی اعمال می‌تواند اصل دستیابی به سعادت را تهدید کند، و برخی دیگر مانع دستیابی به درجات برتر شود.

بر این اساس می‌توان اعمال را در پنج دسته جای داد:

۱. آنچه ترک آن، مانع دستیابی به سعادت حداقلی است؛
۲. آنچه ارتکاب آن، مانع دستیابی به سعادت حداقلی است؛
۳. آنچه ارتکاب آن، سبب دستیابی به سعادت حداکثری است؛
۴. آنچه ترک آن، در دست‌یابی به سعادت حداکثری مؤثر است؛
۵. آنچه فاقد تأثیر مثبت یا منفی است.

عناوین متناظر با موارد فوق در اصطلاح فقهی، به ترتیب عبارتند از: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح.

کسانی که در صدد تبیین نسبت میان دو عنوان حَسَن و قَبِيح با احکام خمسسه و تطبیق آنها بر همدیگر برآمده‌اند، در این امر اختلاف کرده‌اند. البته در این باره که فعل «واجب و مستحب» از اقسام فعل حَسَن است، اختلافی نیست؛ چنان‌که قبیح بودن فعل حرام نیز مورد اتفاق است. آنچه مورد اختلاف است، دو فعل مباح و مکروه می‌باشد. بیان تفصیلی موارد پنج‌گانه به شرح ذیل است:

### ۱-۱. حرام

فعل حرام - چنان‌که در ادامه خواهد آمد - بنا بر قولی، مصداق منحصر به فرد و بنا بر قولی دیگر، مصداق بارز عنوان قبیح است. کسانی که اساساً از فعل مکروه یاد کرده و یا آن را همچون فعل مباح خارج از دو عنوان حَسَن و قَبِيح دانسته و یا مصداق فعل حَسَن می‌دانند، فعل حرام را تنها مصداق فعل قبیح می‌دانند و کسانی که مکروه را در عنوان قبیح جای داده‌اند، البته فعل حرام را مصداق بارز عنوان قبیح می‌دانند.

### ۱-۲. واجب

حَسَن بودن فعل واجب مورد اتفاق است. لکن آنچه که توجه به آن لازم است تفاوت احکام مربوط

به اقسام واجب، یعنی واجب عینی تعیینی، واجب تخییری و واجب کفایی است. وجوب قسم اول (واجب عینی تعیینی) مقید و مشروط نیست. بلکه مطلق و متعین است. اما در واجب تخییری، وجوب هر یک از مصادیق واجب، در صورتی متعین می‌شود که سایر مصادیق ترک شود. وجوب واجب کفایی نیز مشروط به ترک آن از سوی سایر مکلفان است.

توجه به این اقسام، در اطلاق حکم به عدم جواز اخلال به واجب (از سوی خدا و انسان) مؤثر است و بر همین اساس است که طرفداران قاعده لطف، وجوب اصل لطف را به‌نحو تعیینی می‌دانند. اما نسبت به متعلق لطف، در برخی مصادیق آن قائل به وجوب تخییری هستند (ر.ک به: محقق طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۰۵). قاضی عبدالجبار در این باره می‌گوید: «در میان الطافی که بر خداوند واجب است، وجوب برخی به‌نحو تعیینی و برخی دیگر به‌نحو تخییری است. به این بیان که: الطافی که مکلف با حصول آنها به تکالیف خود عمل می‌کند و بدون آن الطاف به تکلیف عمل نمی‌کند، چنین الطافی به‌نحو تعیینی بر خدا واجب است؛ به‌خلاف الطافی مثل مصادیق ثواب و پاداش که خداوند در اعطای آن به بندگان، بین مصادیق آن مخیر است...»<sup>۱</sup> (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵م، ج ۶، ص ۴۶).

در بحث اعواض نیز در مورد نوع منفعتی که به‌عنوان عوض بر خداوند واجب است، به وجوب تخییری قائل هستند (ر.ک به: علامه حلّی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۳۸).

### ۳-۱. مستحب

حَسَن بودن فعل مستحب نیز همچون فعل واجب، مورد اتفاق است.

### ۴-۱. مباح

گروهی فعل مباح را ذیل عنوان حَسَن جای داده‌اند. پیش‌فرض این گروه آن است که بین حَسَن و قبیح منطقه‌الفراغی نیست و هر فعل اختیاری یا حسن است و یا قبیح (قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۱م، ص ۲۰۳؛ همچنین ر.ک به: سبحانی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۲). از این‌رو تلاش کرده‌اند تفسیری از دو عنوان حَسَن و قبیح ارائه دهند که عنوان حَسَن، شامل فعل مباح هم بشود. از آن جمله، گفته‌اند: «الأفعال علی ضربین: أحدهما يستحق به الذم، و الآخر لا یصح ذلک فیه» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۱م،

۱. «و قد یكون فی أفعاله مضیق و مخیر فیه، لأنّ أكثر الألفاظ التي المعلوم من حالها أن المكلف یختار عندها بعینه الواجب، و لولاه لما اختاره، هو واجب مضیق فیه، و ان كان الثواب و الاقدار یكون مخیرا فیه، لكونه قادرا من ذلک علی ما لا نهاییه له، من حیث لا یتعلق حق المثاب بعین مخصوصة، و لا یتعلق التکلیف بفعل معین. فلذلک لم یجب علیه تعالی أن یفعل فیه قدرة مخصوصة، بل سائر القدر تقوم مقامها، و ان اختلفت من حیث اشترکت فیما تتناوله من أجناس المقدورات».

ص ۲۰۳)، «الحسن ما لا يستحقُّ به فاعله الدَّم» (سید مرتضی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۶)، «ما لا يستحقُّ به الدَّم» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵، ج ۶، ص ۷)، «أما الحسن فهو كلُّ فعل إذا وقع من عالم به لا يستحقُّ ذمًّا، مع زوال الإلحاء» (شیخ طوسی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۱)، «الحسن ما لا يتعلق بفعله ذمًّا» (علامه حلّی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۰۲) و «مراد از حَسَن آن است که تارکش مستحقُّ ذم و عقاب نشود؛ گرچه فاعلش مستحقُّ مدح و ثواب شود» (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۳۴۶).

اما گروه دیگری آن را خارج از هر دو عنوان حَسَن و قبیح دانسته‌اند. این گروه با عدم التزام به پیش فرض مذکور و با استناد به معنای ارتکازی و مفهوم عرفی، دو عنوان اباحه و حَسَن را در فعل واحد قابل جمع نمی‌دانند؛ زیرا حَسَن و مدح را ملازم می‌یابند، درحالی که در اباحه، هیچ‌یک از فعل و ترک بر دیگری رجحان ندارد و با انتفای رجحان، مدح نیز منتفی است و با انتفای یکی از دو طرف ملازمه (مدح)، طرف دیگر (حَسَن) هم منتفی خواهد بود (ر.ک: سبحانی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۳). از این رو فعل مباح را خارج از دو عنوان حَسَن و قبیح قرار داده و به این ترتیب، تفسیر مأنوس‌تری از فعل حَسَن ارائه داده‌اند. از آن جمله، گفته‌اند: «إن تعلق بفعله مدح فهو حسن كالواجب و المندوب... و ما لا يتعلق بفعله مدح و لا ذمَّ كالمكروه و المباح خارج عنهما» (عرب‌شاهی، ۱۳۶۵، ص ۱۵۲. همچنین ر.ک: استرآبادی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۶۹)، «الفعل إن اشتمل على صفة... توجب المدح - كالواجب و المندوب - فحسن» (تمهید القواعد، ۴۱. همچنین ر.ک: عثمان، ۱۴۲۳ق، ص ۱۳۶) و «[الحسن] ما يُحمد على فعله» (ر.ک: تفتازانی، بی تا، ج ۱، ص ۳۳۳).

## ۵-۱. مکروه

اختلاف در مورد فعل مکروه، از اختلاف در مورد فعل مباح عمیق‌تر است؛ به گونه‌ای که عده‌ای فعل مکروه را تحت عنوان فعل حَسَن طبقه‌بندی کردند و برخی دیگر نیز آن را در نقطه مقابل آن، یعنی تحت عنوان فعل قبیح قرار دادند. جمعی نیز آن را همچون فعل مباح، خارج از دو عنوان حَسَن و قبیح شمردند. به نظر می‌رسد این پیش فرض که فعل مکروه خواه و ناخواه بایستی ذیل یکی از دو عنوان حَسَن و قبیح قرار گیرد، مورد پذیرش گروه اول و دوم است. اما گروه سوم زیر بار این التزام نرفته است. توضیح این اقوال چنین است:

## الف) ترک ذکر مکروه

غالب متکلمان متقدم عدلیه (امامیه و معتزله) از فعل مکروه به عنوان قسم مستقل، اساساً ذکر به میان نیاورده‌اند. قاضی عبدالجبار<sup>۱</sup> (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵، ج ۶، ص ۷-۸) و به تبع او،

۱. متولد ۴۱۵ قمری.

قوام‌الدین مانکدیم (قاضی عبدالجبار، ۴۲۲ق، ص ۲۲۰) برای فعل حَسَن سه قسم (واجب، مستحب و مباح) برشمرده و فعل قبیح را منحصر در حرام می‌دانند.

سید مرتضی (م ۴۳۶ق) نیز همچون قاضی، تنها از حرام به‌عنوان فعل قبیح، و از واجب، مستحب و مباح به‌عنوان فعل حسن نام برده است و از فعل مکروه اسمی نمی‌برد (سید مرتضی، ۱۳۸۱، ص ۳۰۶-۳۰۷). ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷ق) نیز تنها از «واجب، ندب و احسان» به‌عنوان فعل حسن نام برده و از فعل مکروه اسمی نمی‌برد (حلبی، ۱۴۰۴ق، ص ۹۷).

شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) نیز در دو اثر خود به همین شیوه عمل کرده است (شیخ طوسی، ۱۴۰۶ق، ص ۸۵-۸۶؛ همو، ۱۳۹۴، ص ۱۶۰-۱۶۲). اما در «الْعُدَّة» به نظر می‌رسد مکروه را قسمی خارج از فعل حَسَن و قبیح می‌داند. او برای حَسَن تنها سه قسم (مباح، واجب و مستحب) ذکر کرده و قبیح را منحصر در حرام می‌کند و در ادامه، چنین می‌گوید: «برخی افعال متصف به صفت مکروه می‌شوند؛ هرچند قبیح نیستند. آن، هر فعلی است که ترک آن اولی است؛ هرچند قبیح نیست که مرتکب آن مستحق مذمت باشد»<sup>۱</sup> (شیخ طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۵-۲۶).

در ادامه همین مسیر، ابن ملاحمی (م ۵۳۶ق) نیز از مکروه نام نمی‌برد و البته در تقسیمی نادر، مندوب (مستحب) و واجب را قسیم حَسَن و قبیح قرار می‌دهد (ملاحمی خوارزمی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۰). اگر این کار را از باب «ذکر الخاص بعد العام» ندانیم، بایستی به قرینه تفسیر وی از فعل حَسَن (فالحَسَن هو ما لیس لفعله مدخل فی استحقاق الذم)، آن را بر فعل مباح حمل کرده و منحصر در آن بدانیم.

از میان متکلمان قرون میانه، حمصی رازی (متوفای اوائل قرن هفتم) نیز ادامه‌دهنده همین مسیر (ترک ذکر مکروه) است (حمصی رازی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۵۲). علامه حلی (م ۷۲۶ق) نیز در نهج المسترشدين (فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۲۵۲) و مناہج‌الیقین (علامه حلی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۵۷) و تسلیک النفس الی حظیرة القدس (علامه حلی، ۱۴۲۶ق، ص ۱۶۳) به همین شیوه عمل می‌کند؛ هرچند در رساله سعدیه (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۳) و در شرح عبارت محقق طوسی، به تبع وی با ذکر مکروه، آن را در عنوان فعل حَسَن داخل کرده است (علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۰۳).

### ب) مکروه؛ مصداق فعل حَسَن

گویا این رأی از قرون میانه آغاز شده است. از متکلمان امامیه اولین کسی که به این قول شهرت دارد، محقق طوسی (م ۶۷۲ق) است (محقق طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۹۷). بعد از او، محقق حلی

۱. «و فی الأفعال ما یوصف بأنه مکروه، و إن لم یکن قبیحا، و هو کل فعل کان الأولى ترکة و اجتنابه، و إن لم یکن قبیحا یتستحق بفعله الذم، فیوصف بأنه مکروه».

(محقق حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۸۵)، علامه حلی (م ۷۲۶ق) در برخی آثارش (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۳) و فاضل مقداد<sup>۱</sup> (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، ص ۲۰۹) به همین شیوه عمل کرده‌اند.

برخی در توجیه این قول گفته‌اند: فعل مکروه مستوجب مذمت نیست و آنچه خداوند تعالی انجام آن را مجاز شمرده و فاعل آن را مستحق عقاب ندانسته، قبیح نامیدن آن مناسب نیست (اردبیلی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۱۷). با پذیرش تقابل دوگانه «حَسَن و قَبِيح»، وقتی فعل مکروه از دایره افعال قبیح خارج شد، پس در دایره افعال حَسَن باید جای گیرد. از این رو فعل قبیح را فعلی دانستند که نزد عقل منفور است (فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، ص ۲۰۹) و فاعل آن مستحق ذمّ می‌باشد: «الحسن ما لا يتعلق بفعله ذمّ، و القبيح بخلافه» (علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۰۲).

البته طرفداران این قول، گاهی به لوازم آن ملتزم نبوده و سخنی بر خلاف آن گفته‌اند. از جمله اینکه در بحث تکلیف، علامه حلی در شرح عبارت خواجه، یکی از شرایط حسن تکلیف را «مشمول بودن فعل متعلق تکلیف بر صفتی زاید بر حُسن» دانسته و مصداق آن را منحصر در فعل واجب و مستحب می‌داند و فعل مکروه را در کنار فعل قبیح (حرام) ذکر می‌کند:

و أما ما يرجع إلى الفعل فأمران: أحدهما إمكان وجوده. و الثاني كون الفعل قد اشتمل على صفة زائدة على حسنه بأن يكون واجباً أو مندوباً، و إن كان التكليف ترك فعل فأن يكون الفعل قبيحاً أو يكون الإخلال به أولى من فعله (علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۲۳).

همچنین ایشان در بحث لطف نیز مصداق فعل مشتمل بر «صفت زاید بر حُسن» را فعل واجب و فعل مستحب می‌داند و از فعل مکروه سخنی به میان نمی‌آورد:

قال: و يزيد اللطف على جهة الحسن. أقول: هذا هو الحكم الرابع و هو كون اللطف مشتملا على صفة زائدة على الحسن من كونه واجبا كالفرائض أو مندوبا كالنوافل هذا فيما هو من فعلنا و أما ما كان من فعله تعالى فقد بينا وجوبه في حكمته (علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۲۸).

### ج) مکروه؛ مصداق فعل قبیح

ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹ق) فعل مکروه و حرام را در عنوان قبیح داخل کرده است (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۳). طرفداران این قول - شاید با ملاحظه ارتکاز عرفی و مفهوم شرعی - چون جاگذاری

۱. متولد ۸۷۶ قمری.



فعل مکروه ذیل عنوان حَسَن را برنمایند، مجبور شدند فعل قبیح را به گونه‌ای منعطف تفسیر کنند که قابلیت پذیرش فعل مکروه را داشته باشد. از این رو لاهیجی در تعریف فعل قبیح می‌گوید: «هر فعلی را که مدح بر ترکش مترتب شود قبیح گویند. پس اگر ذم بر فعلش مترتب شود حرام باشد، و آلا مکروه» (سرمايه ايمان، ص ۶۲). وی در جای دیگری فعل قبیح را چنین تعریف می‌کند: «مراد از قبیح آن است که فاعلش مستحق مدح و ثواب نشود؛ خواه تارکش مستحق ذم و عقاب شود و خواه نه» (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۳۴۶)، البته [این موضوع] صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا شامل فعل مباح هم می‌شود.

برخی از متکلمان معاصر هم معتقدند که در فرض التزام به حصر افعال در یکی از دو عنوان حَسَن و قبیح، داخل کردن مکروه در عنوان قبیح شایسته‌تر است؛ با این لحاظ که قبح دارای شدت و ضعف است (سبحانی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۳).

در میان اشاعره نیز افرادی همچون قاضی ایجی و شریف جرجانی مکروه را مصداق فعل قبیح می‌دانند؛ هرچند در تعریف فعل قبیح، بر مبنای حسن و قبح شرعی [وانکار حسن و قبح عقلی] سلوک می‌کنند (جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۱۸۱).

#### د) مکروه؛ خارج از هر دو قسم حَسَن و قبیح

صاحبان این قول توجیه گروه اول را پسندیدند، اما به دوگانه «حَسَن و قبیح» هم ملتزم نشدند و همچون فعل مباح، فعل مکروه را خارج از هر دو عنوان حَسَن و قبیح قرار دادند. از این رو در تقسیم فعل و تعریف فعل حَسَن و قبیح گفتند:

و ربما يقال: إن تعلق بفعله مدح فهو حسن كالواجب و المندوب، و إن تعلق بفعله ذم فهو قبیح كالحرام، و ما لا يتعلق بفعله مدح و لا ذم كالمكروه و المباح خارج عنهما (عرب‌شاهی، ۱۳۶۵، ص ۱۵۲؛ همچنین ر. ک به: استرآبادی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۶۹).

همچنین گفتند:

الفعل إن اشتمل على صفة توجب الذم (و هو الحرام) فقبیح، أو على صفة توجب المدح (كالواجب و المندوب) فحسن، و ما لم يشتمل على أحدهما كالمكروه و المباح - فلیس بحسن و لا قبیح (شهید ثانی، ۱۴۱۶ق، ص ۴۱).

#### ارزیابی

برای داوری در این مورد باید به ملاک عقل در حکم به حسن و قبح افعال توجه کرد؛ همان چیزی که با عنوان «ملاک‌های حسن و قبح» مورد بحث واقع می‌شود. بعد از اینکه پذیرفتیم حکم عقل به

حسن یا قبح امور، به‌گزارف و بدون ضابطه نیست، نوبت به کشف ملاک و معیار حکم عقل می‌رسد. اقوال در تعیین ملاک عقل عبارتند از: مصالح و مفاسد نوع بشر، طبع و فطرت الهی و کمال و نقص وجودی. از میان این موارد، آنچه عمومیت داشته و شامل افعال انسان و خدا (هر دو) می‌شود، همان ملاک سوم است و ملاک اول و دوم اختصاص به نوع انسان دارد و در مورد خداوند، اگر به‌عنوان «غایت فعل» مراد باشد صحیح، و دارای نتیجه یکسان با ملاک سوم است، اما به‌عنوان «غایت فاعل» صحیح نیست؛ چراکه خداوند متعال غایتی خارج از ذات کامل خود ندارد (ر.ک: سبحانی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۷-۳۱؛ ربانی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۲-۴۹).

حال باید دید از میان عناوین پنج‌گانه کدام مورد متناسب با کمال وجودی و در راستای مصالح انسان‌هاست؟ فعل واجب و مستحب، با توجه به اینکه تأمین‌کننده سعادت انسان بوده و در راستای تحصیل کمالات وجودی او هستند، بدون شک مصداق فعل حَسَن خواهند بود؛ با این تفاوت که یکی دارای مصلحت ملزومه و نقش غیر قابل تسامح است (فعل واجب) و دیگری، دارای مصلحت غیر ملزومه و نقش قابل تسامح است (مستحب).

فعل حرام و مکروه نیز به دلیل اینکه در مسیری خلاف جهت کمال بوده و مانع دسترسی به سعادت - یا مرتبه کامل سعادت - او قرار دارند، مصداق فعل قبیح هستند. با این تفاوت که یکی دارای مفاسد ملزومه و تأثیر تخریبی غیر قابل تسامح است (فعل حرام)، و دیگری دارای مفاسد غیر ملزومه و نقش تخریبی قابل تسامح است (مکروه). اما فعل مباح با همین توجیه، خارج از هر دو عنوان حَسَن و قبیح قرار می‌گیرد. هرچند نباید از این نکته غفلت کرد که اصل تشریح اباحه و کراهت، حَسَن است؛ زیرا در راستای مصالح نفس الامری انسان‌هاست.

## ۲. نسبت اقسام فعل حَسَن با افعال الهی

بعد از تبیین اقسام فعل حَسَن و قبیح، نوبت به این بحث می‌رسد که آیا این تقسیم‌بندی در علم کلام - که از افعال الهی (نه افعال مکلفان) بحث می‌کند - قابل جریان است یا خیر؟ بر فرض قابلیت، آیا دارای ثمره است یا نه؟

در منابع کلامی، بحث مستقلی به این امر اختصاص نیافته است؛ هرچند از عبارات متکلمان در مواضع مختلف - از مباحث عدل و افعال الهی - می‌توان پاسخ این دو سؤال را اصطیاد کرد. در ادامه، ابتدا کلامی بودن تقسیم پنج‌گانه فعل اختیاری (واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام) بررسی شده، و بعد از آن، ثمره تقسیم، در علم کلام روشن خواهد شد.

### ۲-۱. کلامی بودن تقسیم پنج‌گانه

از عبارت محقق شعرانی برمی‌آید که تقسیم فعل به عناوین پنج‌گانه، مربوط به علم فقه است و ذکر

آن در علم کلام صرفاً برای تطبیق اصطلاحات دو علم (فقه و کلام) است: «بر حسب نظر کلامی، فعل دو قسم بیش نیست؛ زیرا که از جهت تکلیف و اراده و تصمیم بر عمل، مصالح و مفسدات آن، یا چنان است که انسان را ملزم می‌کند به فعل یا ترک (مانند واجب و حرام) و یا الزام نمی‌کند (مانند مستحب و مکروه و مباح) و تقسیم آن به پنج، به متابعت فقهاست برای تطبیق اصطلاح دو علم» (شعرانی، ۱۳۶۲، ص ۴۲۱).

برخی اندیشمندان معاصر نیز با نقل تأییدآمیز این دیدگاه، در مورد افعال الهی میان حُسن و وجوب رابطه تلازم و تساوی برقرار کرده و گفته‌اند: آنچه صدور آن از خداوند حَسَن است، انجام آن در حق او واجب است: «کُلُّ فَعْلٍ يَحْسُنُ صَدُورَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، فَهُوَ وَاجِبٌ؛ إِذْ تَرَكَ الْحَسَنَ قَبِيحٌ، وَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ مَنْزَهُ عَنِ الْقَبِيحِ» (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۵، ص ۲۴۸؛ همو، ۱۴۱۸ق، ص ۱۶۶). بر همین مبنا، برای اثبات وجوب تکلیف، نیازی به اقامه دلیلی زائد بر ادله حسن تکلیف نمی‌بینند.

### ارزیابی

این دیدگاه قابل قبول نیست و با توضیحی که در باب ملاک حکم عقل به حسن و قبح افعال ذکر شد، قطعاً نمی‌توان همه اقسام فعل حَسَن (یعنی واجب و مستحب، و - بنا بر بعضی اقوال - مباح و مکروه) را بر خدا واجب دانست؛ مگر اینکه مقصود از فعل حَسَن، تفسیری مضیق باشد که فقط شامل فعل واجب (یعنی فعل دارای مصلحت ملزمه) شود که در این صورت، اختلاف در مسأله، اختلاف لفظی خواهد بود.

همچنین دلیلی بر اینکه تقسیم مذکور از باب متابعت فقها و تطبیق اصطلاح دو علم (فقه و کلام) باشد، ارائه نشده است. بلکه دلیل، بر خلاف آن موجود است و آن اینکه تقسیم افعال اختیاری به عناوین پنج‌گانه واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام، تقسیم عقلی است و اگر آنها را احکام شرعی می‌گویند، به این جهت است که شرع، مؤکد و یا کاشف مصادیق آنهاست. محقق لاهیجی در این مورد می‌گوید:

«و چون عقلی بودن حسن و قبح دانسته شد، باید دانست که احکام عقلیه به حسب حسن و قبح بر پنج نوع است: سه نوع از اقسام حسن و دو نوع از اقسام قبح. اما اقسام حسن، وجوب است و نَدب و اباحت. و اما اقسام قبح، حرمت است و کراهت... و گاه باشد که اصحاب عقل، این احکام را احکام شرعیه نیز گویند، بنا بر آنکه شرع مؤکد یا کاشف آنها شود نه آنکه موجد آنها باشد؛ چنان که مخالفین عقل گویند. و گاه باشد که لفظ شرعیه را تخصیص دهند به احکامی که محتاج به کشف شرع باشد» (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۶۲).

از سوی دیگر، اثبات ثمره برای تقسیم مذکور نسبت به افعال الهی - چنان‌که در ادامه خواهد

آمد - دلیل بر کلامی بودن تقسیم است. در ادامه، به بررسی ثمره این تقسیم در مباحث کلامی می‌پردازیم.

## ۲-۲. ثمره تقسیم فعل به اقسام پنج‌گانه

با توجه به انواع مختلف دو عنوان حَسَن و قَبِيح، این سؤال مطرح می‌شود که آیا انجام هر فعل حَسَن و ترک هر فعل قَبِيحی بر خدا واجب است؟ در صورتی که پاسخ این سؤال مثبت باشد، ثمره‌ای بر تقسیم فعل به اقسام پنج‌گانه مترتب نخواهد بود؛ زیرا این تقسیم وقتی ثمره خواهد داشت که در حکم به «وَجوب علی الله» اقسام فعل حَسَن یکسان نبوده، بلکه برخی اقسام فعل حَسَن بر خدا واجب و برخی دیگر غیر واجب باشد. در «وَجوب ترک» از ناحیه خداوند نیز اقسام فعل قَبِيح یکسان نبوده، بلکه ترک برخی اقسام بر خدا واجب و ترک برخی دیگر غیر واجب باشد. برای اثبات ثمره لازم است حکم هر یک از اقسام پنج‌گانه نسبت به افعال خداوند (ضرورت یا عدم ضرورت صدور یا ترک آنها از طرف خداوند) به تفکیک مورد بررسی قرار گیرد. تفصیل مطلب، به شرح ذیل است:

۱. واجب: همچنان که صدق عنوان حَسَن بر فعل واجب مورد اتفاق است، وجوب این قسم نیز بر خداوند و عدم جواز ترک آن هم مورد اتفاق است. البته در واجب تخییری - که وجوب، مردد میان دو یا چند فرد است - اتیان هیچ‌یک از افراد واجب، متعین نیست.

از این رو قائلان به وجوب لطف، در فرض تعدد افعالی که تأمین‌کننده مصلحت مورد نظر از قاعده لطف (مقرَّبیت به طاعت و مبعَدیت از معصیت) هستند، حکم به تخییر کرده و انجام هر کدام از آنها را کافی می‌دانند (ر.ک: محقق طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۰۵). در بحث اعواض نیز در مورد نوع منفعتی که به‌عنوان عوض بر خداوند واجب است، به وجوب تخییری قائل هستند (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۳۸).

قاضی عبدالجبار در این باره می‌گوید: «در میان الطافی که بر خداوند واجب است، وجوب برخی به‌نحو تعیینی و برخی دیگر به‌نحو تخییری است. به این بیان که: الطافی که مکلف با حصول آنها به تکالیف خود عمل می‌کند و بدون آن الطاف به تکلیف عمل نمی‌کند، به‌نحو تعیینی بر خدا واجب است؛ به‌خلاف الطافی مثل مصادیق ثواب و پاداش که خداوند در اعطای آن به بندگان، بین مصادیق آن مخیر است...» (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵م، ج ۶، ص ۴۶).

۲. مستحب: با توجه به اینکه فعل مستحب دارای مصلحت ملزمه نیست، آیا انجام آن بر خدا لازم و ترک آن قبیح خواهد بود؟ ممکن است برای اثبات لزوم آن، به صفت جود و فیاضیت خداوند تمسک کرد. کسانی که قائل به وجوب اصلح هستند، بر همین مبنا بر وجوب اصلح استدلال

می‌کنند (حسینی تهرانی، ۱۳۶۵، ص ۶۳۲) و منکران قاعده اصلح، استیفای مصلحتی در این مرتبه (غیر ملزمه) را ضروری نمی‌دانند (سید مرتضی، ۱۴۱۱ق، ۲۰۷؛ استرآبادی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۴۶۸-۴۶۹).

پس با اینکه فعل مستحب از مصادیق فعل حَسَن است، اما بنا بر قولی، بر خداوند واجب نیست.

۳. مباح: فعلی که نسبت به نظام احسن خالی از مصلحت و مفسده باشد، نه تنها ضرورت ندارد، بلکه ارتکاب آن در مورد خداوند دارای قبح است. در مورد انسان‌ها ترخیص در بعضی امور و اصل تشریح فعل مباح می‌تواند دارای مصلحت باشد. به همین دلیل (وجود مصلحت در ترخیص)، تشریح فعل مباح، از مصادیق فعل مباح نیست. بلکه این تشریح از سنخ افعال دارای مصلحت ملزمه (یعنی فعل واجب) است. پس هر چند عده‌ای از متکلمان «مباح» را در عنوان فعل حَسَن داخل می‌کنند، اما هیچ کس قائل به وجوب آن بر خداوند نیست.

□ قاضی عبدالجبار تصریح می‌کند که افعال الهی متصف به «مباح» نمی‌شوند؛ زیرا همه افعال الهی باید عین نفع یا منجر به نفع بندگان باشد، و الا عبث خواهد بود:

کل ما وصفنا به الحسن، يستعمل فی أفعاله تعالی، و ان كان لا توصف أفعاله بأنها مباحة، و لأنها تجری مجری هذه الصفة. لأن جميع أفعاله تعالی، لا بد من أن تكون نفعاً، أو مؤدياً الى نفع، و لا بد من أن يكون تعالی يفعلها لنفع غيره، على جهة الاحسان إليه، و الا كان عبثاً (قاضی عبدالجبار، ۱۹۶۲-۱۹۶۵م، ج ۶، ص ۳۴).

۴. مکروه: با توجه به مرجوح بودن فعل مکروه و وجود مفسده (هر چند غیر ملزمه)، هیچ کس قائل به جواز یا وجوب آن بر خداوند نیست. یادآور می‌شود که تشریح فعل مکروه، از مصادیق فعل مکروه نیست. بلکه به دلیل وجود مصلحت نهفته در این ترخیص، از مصادیق فعل واجب بوده و دارای مصلحت ملزمه است. پس فعل مکروه را خواه در اقسام فعل حَسَن جای دهیم، یا در عنوان فعل قبیح داخل کنیم و یا خارج از هر دو عنوان حَسَن و قبیح بدانیم، هیچ کس قائل به جواز آن نسبت به خداوند نیست، و حَسَن شمردن آن از سوی برخی متکلمان نیز موجب جواز یا وجوب ارتکاب آن نخواهد بود.

۵. حرام: مصداق بارز یا منحصر به فرد عنوان قبیح، فعل حرام است که دارای مفسده ملزمه است. البته در عدم جواز صدور آن از خداوند، اختلافی وجود ندارد.

### ۲-۳. ثمرات بحث در آثار متکلمان

گفته شد که در آثار کلامی، این بحث به صورت مستقل مطرح نشده، اما در عبارات متکلمان شواهد روشنی وجود دارد که نشان می‌دهد تفکیک میان اقسام فعل حَسَن و تفاوت گذاشتن عقل میان آنها

در ضرورت یا عدم ضرورت صدور آنها از طرف خداوند، به صورت پیش فرض، و امری مسلم بوده است. اینک به برخی از این شواهد اشاره می‌کنیم:

### الف) مقابله انداختن بین قبیح و واجب

در مواضع مختلف و متعدد، متکلمان در مقام توصیف فعل خداوند، به جای تقابل بین حَسَن و قبیح، این مقابله را بین قبیح و واجب برقرار کرده و خداوند را از ارتکاب قبیح و ترک واجب (نه ترک حَسَن) تنزیه می‌کنند. تعبیر «إِنَّهٗ تَعَالَى لَا يَفْعَلُ الْقَبِيحَ وَلَا يُخَلُّ بِالْوَجِبِ» و تعابیر مشابه آن، در آثار متکلمان عدلیه به وفور یافت می‌شود (برای نمونه ر.ک: قاضی عبدالجبار، ۱۴۲۲ق، ص ۸۲؛ سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۱۴۵؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۱۱؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۲۶۰؛ المؤیدی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۰۳؛ شهید اول، ۱۴۲۲ق، ۳۸؛ مظفر، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۰ق، ص ۱۲۷؛ سبزواری، ۱۳۷۳، ص ۳۵۴؛ جرجانی، ۱۳۲۵ق، ج ۸، ص ۱۰۰؛ خواجگی شیرازی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۳؛ شبّر، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۸۳). این امر نشانگر آن است که به اعتقاد متکلمان، میان حَسَن بودن یک فعل و وجوب انجام آن بر خدا نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است. به این معنا که هر فعلی که خدا انجام می‌دهد حَسَن است، اما انجام هر فعل حَسَنی بر خدا واجب نیست. بلکه انجام تنها یک قسم از افعال حَسَن (واجب) بر خدا لازم است و اگر در موارد بسیار نادری به نحو مطلق گفته‌اند «خداوند فعل حَسَن را ترک نمی‌کند» (علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۰۷)، به قرینه موارد مذکور، اطلاق آن مراد نیست، بلکه یک قسم آن (خصوص فعل واجب) مراد است.

### ب) عدم کفایت عنوان حَسَن در اثبات وجوب علی الله

شاهد دیگر بر این امر (تفکیک میان اقسام فعل حَسَن و تفاوت گذاشتن عقل میان آنها در ضرورت یا عدم ضرورت صدور آنها از طرف خداوند)، تفکیک دلایل حَسَن یک شیء از دلایل وجوب آن بر خداوند است. تفکیک دلایل حَسَن تکلیف از دلایل وجوب تکلیف، از این قبیل است. از باب مثال، کلمات محقق طوسی در تفکیک میان حَسَن تکلیف و وجوب آن چنین است: «التکلیف حسنٌ لاشتماله علی مصلحة لا تحصل بدونه، ... و واجبٌ لجزه عن القبائح» (محقق طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۰۲-۲۰۳).

در بحث نبوت نیز برای اثبات وجوب بعثت، به دلایلی که بر حَسَن بعثت آورده استناد نمی‌کند:

البعثة حسنة، لاشتمالها علی فوائد ... و هی واجبة، لاشتمالها علی اللطف فی التکالیف

العقلية» (محقق طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۱۱-۲۱۳).

این امر نشان می‌دهد به صرف حَسَن یک شیء، وجوب آن اثبات نمی‌شود. محقق اردبیلی نیز در توجیه این تفکیک، بر این نکته تأکید می‌کند که برخی از دلایل حَسَن بعثت برای اثبات وجوب

بعثت بر خداوند کافی نیست، بلکه فقط بر ممدوح بودن بعثت دلالت دارد (اردبیلی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۶۹).

### ج) تفکیک دلایل حَسَن از دلایل وجوب

شاهد دیگر بر اینکه تفکیک میان اقسام فعل حَسَن از حیث ضرورت یا عدم ضرورت صدور آنها از طرف خداوند، نزد متکلمان به صورت پیش فرض و امری مسلّم بوده اینکه: متکلمان عدلیه در مواردی تصریح کرده اند که برای اثبات وجوب چیزی بر خداوند، صرف حَسَن بودن آن کافی نیست. محقق طوسی در بحث لطف، در این باره چنین می گوید: «و یزید اللطف علی جهة الحُسَن» (محقق طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۰۵). این عبارت دلالت بر این دارد که برای حکم به وجوب لطف، صرف حَسَن بودن متعلق آن کافی نیست، بلکه باید مشتمل بر صفتی زائد بر اصل حَسَن باشد. علامه حلی در توضیح عبارت خواجه می گوید: «چهارمین حکم از احکام لطف آن است که لطف مشتمل بر وصفی زائد بر صفت حَسَن باشد. به این صورت که در مورد افعال بندگان، یا مشتمل بر صفت وجوب باشد (مثل فرائض) و یا صفت ندب (مثل نوافل). اما در مورد فعل خداوند، قبلاً واجب بودن آن را بیان کردیم»<sup>۱</sup> (علامه حلی، ۱۴۱۹ق، ص ۳۲۸).

عبارت علامه حلی در کتاب «الألفین» نیز به صراحت بر تفکیک حکم فعل حَسَن و فعل واجب دلالت دارد: «الواجب لا بدّ و أن یختص بصفة زائدة علی حسنه تقتضی وجوبه» (علامه حلی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۸۱).

### نتیجه گیری

نتایج زیر را می توان به عنوان دستاورد این پژوهش به شمار آورد:

۱. برای قضاوت صحیح در تعیین نسبت میان هر یک از احکام خمسّه (واجب، مستحب، مباح، مکروه و واجب) با دو عنوان حَسَن و قبیح باید ملاک حکم عقل به حَسَن و قبیح امور را معیار و میزان قرار داد.
۲. از میان ملاک های ذکر شده برای حکم عقل، مطابقت یا عدم مطابقت با کمال و نقص وجودی عمومیت داشته و شامل افعال انسان و خدا (هر دو) می شود؛ هرچند دو ملاک دیگر (مصلح و مفاسد نوع بشر و طبع و فطرت الهی) نیز اگر به عنوان غایت فعل الهی (نه غایت فاعل) مورد نظر باشد، قابل قبول و دارای نتیجه یکسان با ملاک اول است.

۱. «هذا هو الحكم الرابع، و هو كون اللطف مشتملاً علی صفة زائدة علی الحُسَن؛ من كونه واجباً كالفرائض، أو مندوباً كالنوافل، هذا فی ما هو من فعلنا، و أما ما كان من فعله تعالی فقد بیّننا وجوبه فی حکمته».

۳. از میان عناوین پنج‌گانه، بدون شک فعل واجب و مستحب - با توجه به اینکه تأمین‌کننده سعادت انسان و در راستای تحصیل کمالات وجودی او هستند - مصداق فعل حَسَن خواهند بود؛ با این تفاوت که یکی دارای مصلحت ملزومه (فعل واجب)، و دیگری دارای مصلحت غیر ملزومه است (مستحب). فعل حرام و مکروه نیز به دلیل اینکه در مسیری خلاف جهت کمال بوده و مانع دسترسی به سعادت (مرتبه کامل سعادت) او قرار دارند، مصداق فعل قبیح هستند؛ با این تفاوت که یکی دارای مفسده ملزومه (فعل حرام)، و دیگری دارای مفسده غیر ملزومه است (مکروه). فعل مباح نیز با همین توجیه، خارج از هر دو عنوان حَسَن و قبیح قرار می‌گیرد.

۴. دلیلی بر اینکه تقسیم افعال اختیاری به عناوین پنج‌گانه واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام، از باب متابعت فقها و تطبیق اصطلاح دو علم (فقه و کلام) باشد، ارائه نشده است. بلکه دلیل، بر خلاف آن موجود است؛ اینکه تقسیم مذکور، تقسیم عقلی است و اگر آنها را احکام شرعی می‌گویند، به این جهت است که شرع، مؤکد و یا کاشف مصادیق آنهاست. ثمرات ذکر شده برای تقسیم مذکور نسبت به افعال الهی نیز دلیل بر کلامی بودن تقسیم است.



## کتابنامه

۱. ابن میثم بحرانی، میثم بن علی (۱۴۰۶ق). قواعد المرام فی علم الکلام. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
۲. اردبیلی، مولی احمد (۱۴۱۹ق). الحاشیة علی إلهیات الشرح الجدید للتجريد. به تحقیق احمد عابدی. چاپ دوم. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳. استرآبادی، محمدجعفر (۱۳۸۲). البراهین القاطعة فی شرح تجريد العقائد الساطعة (ج ۲). قم: مکتب الأعلام الإسلامی.
۴. تفتازانی، مسعود بن عمر (بی تا). شرح التلویح علی التوضیح لمتن التفتیح فی أصول الفقه (ج ۱). ضبطه و خرج آیاته و احادیثه زکریا عمیرات. مصر: مکتبه صبیح.
۵. جرجانی، علی بن محمد (۱۳۲۵ق). شرح المواقف (ج ۸). مصر: مطبعة السعادة. افسست قم: الشریف الرضی.
۶. حسینی تهرانی، سید هاشم (۱۳۶۵). توضیح المراد. چاپ سوم. تهران: انتشارات مفید.
۷. حلبی، ابوالصلاح تقی بن نجم (۱۴۰۴ق). تقریب المعارف. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۸. حمصی رازی، محمود بن علی (۱۴۱۲ق). المنقذ من التقليد (ج ۱). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۹. خواجه شيرازی، محمد بن احمد (۱۳۷۵). النظامية فی مذهب الإمامية. به تصحیح و تعليق علی اوجبی. تهران: میراث مکتوب.
۱۰. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۹۵). ایضاح المراد. چاپ سوم. قم: راند.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ق). القواعد الکلامية. قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۱۲. سبحانی، جعفر (۱۴۲۰ق). رساله فی التحسين و التقبیح العقلین. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۳. سید مرتضی، علی بن حسین (۱۳۸۱). الملخص فی أصول الدين. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۱ق). الذخيرة فی علم الکلام. به تحقیق سید احمد حسینی. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). الذريعة إلى أصول الشريعة (ج ۲). تهران: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۵ق). رسائل الشریف المرتضی (ج ۳). به تحقیق سید مهدی رجایی. قم: دارالقرآن الکریم.

۱۷. شبر، سيد عبدالله (۱۴۲۲ق). حق اليقين في معرفة أصول الدين (ج ۱). چاپ دوم. قم: انوار الهدى.
۱۸. شعراني، ابوالحسن (۱۳۶۲). شرح فارسى تجريد الاعتقاد. تهران: انتشارات اسلاميه.
۱۹. شهيد اول، محمدبن مكي (۱۴۲۲ق). المقالة التكليفية در: «شهيد ثانی. بياضی نباطی. اربع رسائل كلامية (ص ۳۳-۸۶)». قم: دفتر تبليغات اسلامي.
۲۰. شهيد ثانی، زين الدين بن علي (۱۴۱۶ق). تمهيد القواعد. قم: دفتر تبليغات اسلامي حوزة علميه قم.
۲۱. شيخ طوسي، محمدبن حسن (۱۳۹۴). تمهيد الأصول. قم: راند.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۷ق). العدة في أصول الفقه (ج ۱). به تحقيق محمدرضا انصاري قمی. قم: تيزهوش.
۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۴ق). الرسائل العشر. چاپ دوم. قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۲۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۶ق). الاقتصاد فيما يتعلق بالاعتقاد. بيروت: دار الأضواء.
۲۵. عثمان، محمود حامد (۱۴۲۳ق). القاموس المبين في اصطلاحات الأصوليين. رياض: دار الزاحم.
۲۶. عرب شاهي، ابو الفتح بن مخدوم الخادم الحسيني (۱۳۶۵). مفتاح الباب در: «علامه حلي، فاضل مقداد، ابوالفتح بن مخدوم حسيني. الباب الحادي عشر مع شرحه النافع يوم الحشر و مفتاح الباب (ص ۶۵-۲۱۹). به تحقيق مهدي محقق. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامي.
۲۷. علامه حلي، حسن بن يوسف (۱۴۲۶ق). تسليک النفس إلى حظيرة القدس. قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
۲۸. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۹ق). كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد. قم: مؤسسة النشر الاسلامي.
۲۹. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ق). مناهج اليقين في اصول الدين. تهران: دار الأسوة.
۳۰. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۳ق). الرسالة السعدية. بيروت: دار الصفوة.
۳۱. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۹ق). الألفين. چاپ دوم. هجرت.
۳۲. فاضل مقداد، مقداين عبدالله سيوري (۱۴۲۲ق). اللوامع الالهية في المباحث الكلامية. به تحقيق محمدعلي قاضي طباطبائي. قم: دفتر تبليغات اسلامي.
۳۳. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق). الأنوار الجلالية في شرح الفصول النصيرية. به تحقيق علي حاجي آبادي و عباس جلالی نيا. مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.

۳۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۵ق). ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين. به تحقیق سیدمهدی رجائی. قم: کتابخانه آیه مرعشی نجفی.
۳۵. قاضی، عبدالجبار بن احمد (۱۴۲۲ق). شرح الأصول الخمسة. به تحقیق احمد بن حسین. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۶. \_\_\_\_\_ (۱۹۷۱م). المختصر فی أصول الدین. به تحقیق محمد عماره. بیروت: دارالہلال.
۳۷. \_\_\_\_\_ (۱۹۶۲-۱۹۶۵م). المغنی فی أبواب التوحید و العدل (جلد ۶). قاہرہ: الدار المصریة.
۳۸. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی (۱۳۸۳). گوهر مراد. به تحقیق زین العابدین قربانی. تہران: نشر سایہ.
۳۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). سرمایہ ایمان در اصول اعتقادات. به تحقیق صادق لاریجانی. تہران: انتشارات الزہراء.
۴۰. محقق حلّی، جعفر بن حسن (۱۴۲۱ق). المسلك فی اصول الدین و الرسالة الماتعیة. به تحقیق رضا استادی. مشهد: آستان قدس رضوی.
۴۱. محقق طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۷ق). تجرید الاعتقاد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۲. مظفر، محمد حسن (۱۴۲۲ق). دلائل الصدق لنهج الحق (ج ۳). قم: مؤسسه آل البيت علیہ السلام.
۴۳. ملاحمی خوارزمی، محمود بن محمد (۱۳۸۶). الفائق فی اصول الدین. به تحقیق ویلفرد مادلونگ و مارتین مکدرمت. تہران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۴۴. مؤیدی، ابراہیم بن محمد (۱۴۲۲ق). الإصباح علی المصباح فی معرفة الملك الفتح. به تحقیق عبد الرحمن شایم. صنعاء: مؤسسه الإمام زید بن علی.